

## هرمنوتیک چیست؟

از دیر باز، در محافل و انجمن های اندیشمندان و دانشوران، پرسشی مطرح است مبنی بر این که: هرمنوتیک چیست؟ علم است، هنر یا فلسفه؟ روش یا شیوه و اسلوبی است برای فهم و درک حقایق یا معرفت و شناخت انفرادی و مجرد و یا هم تفسیر و تعبیر و تبیین و...؟ پاسخدهی به این پرسش ها سخت دشوار است. زیرا تلاش برای دادن هر گونه پاسخ به این پرسش ها، پرسش های بیشتر و بیشتری را بر می انگیزد. مانند اژدهای افسانه ای هفت سر کوه قاف که با بریدن هر سر آن، هفت سر دیگر می روید! در یک سخن، با دریای ژرف و بیکرانی رو به رو می باشیم که هر چه در آن ژرفتر و یا دورتر برویم، نه به ته آن می رسیم و نه به کرانه های دور دست آن سوی افق آن ره می گشاییم. به سخن دیگر، در افق دید ما سرابی جلوه گر است که به هر پیمانه که تندتر و شتابان تر به سوی آن بتازیم، به همان پیمانه از چشم ما دورتر و دورتر می رود و سر انجام هم ناپدید می شود و هیچگاهی هم دسترس نخواهد گردید. با این حال، باید تلاش خود را در هر صورت انجام بدهیم. هر چند در درازای تاریخ فرهیختگان و فرزنانگان بسیاری کوشیده اند، چنین مهمی را انجام بدهند.

یکی از تلاش های بسیار ارزنده در این راستا در کشور ما، کتاب جناب آقای استاد سید حسین اشراق است که به شیوه بسیار دلنشین و دلپذیر کوشیده اند برای نخستین بار تصویر تمام نما و روشنی از هرمنوتیک و جلوه های آن در عرصه های گوناگون با نثر بسیار شیوا و رسا پرداز نمایند.

در این نوشته، سر نقد این اثر را نداریم. زیرا کار تخصصی و اصحاب فن است. اما معرفی آن را چرا. با این هم می توان از منظر یک خواننده چیزهایی نوشت. البته، نه آن گونه که در کشور ما جا افتاده است - با ستایشگری و تمجید و مداحی گزافه گویانه و یا هم نکوهش ناروا و سیاهنمایی لگام گسیخته - آن هم نه اثر، بل مؤلف که دردمندانه در سیمای دشنامدهی و بد و بیراه گفتن و ناسزاگویی و اهریمن تراشی و تاختن به شخصیت نویسنده بازتاب می یابد!

باز هم می کوشیم، برداشت خود و دید خود را در زمینه پیشکش نماییم. می خواستم یک نوع سنت شکنی نمایم و نه به خود کتاب پردازم، بل "در باره" کتاب چیزهایی بنویسم. اما دیدم، کار به درازا می کشد. پس خود بخوانید و بدانید. به قول معروف "مشک آن است که خود بوید، نه این دیگری گوید".

اکنون چنین شده است که برای به دست آوردن هر اطلاعی، نخست به سراغ ویکی پدیا می شتابند. چون آسانترین، در دسترس ترین و سریع ترین سرچشمه آگاهی بخش است. به ویژه در دیار فرنگ که آثار به زبان پارسی دری کمیاب است و بسیاری هم با تحصیل در دانشگاه های باختر زمین بر زبان های اروپایی تسلط یافته اند.

این کمترین، بیشتر از زبان های روسی و آلمانی و تا جایی هم انگلیسی مدد می جویم. من در این جا، به آن چه که استاد اشراق در کتاب نوشته اند، نمی پردازم و خوانندگان را به خواندن این اثر فرا می خوانم.

به هر رو، برای دادن پاسخ به پرسش های مطرح شده در بالا، بایسته است تا هم تعریفی از خود هرمنوتیک ارائه بدهیم و نیز از مقولات و مفاهیمی چون علم، فلسفه و هنر و نیز روش (متد) و اسلوب یا شیوه (متدیک)؛ تا بتوانیم روشن بسازیم که هرمنوتیک در کدام گستره قرار می گیرد. کوشیده ام بیشتر مطالبی را از ویکی پدیا به زبان روسی ترجمه و پیشکش نمایم. تنها در جاهایی که بایسته است، تبصره هایی کرده ام و توضیحاتی داده ام. پاسخ مبسوط به پرسش اصلی یعنی این که هرمنوتیک چیست را می گذاریم به کتاب. اما در باره سایر مطالب می کوشیم چیزهایی را بیاوریم. برای جلوگیری از فربه شدن بیش از حد نوشته، از آوردن مآخذ خودداری ورزیدم. کسانی که خواسته باشند، خود می توانند به ویکی پدیا مراجعه کنند.

فلسفه از یونانی باستان ( φιλοσοφία ) به معنای عشق به خردورزی، دوستدار حکمت و معرفت بودن، متشکل بر دو جز است- فیل / فیلو به معنای دوست دارم و سوفی، سوفیا- حکمت و معرفت ) - شکل ویژه بی از شناخت جهان است که منظومه بی از دانش ها را در باره عمومی ترین نشانگرها و اصول زیربنایی واقعیات ( هستی ) و معرفت انسان در باره مناسبات انسان و جهان تدوین می نماید.

در شمار مسایلی که فلسفه در طول تاریخ خود به آن ها پرداخته است، می توان هم از مطالعه قوانین کلی تکامل جهان و جامعه، و هم از مطالعه خود روند شناخت و اندیشورزی، و همچنین از مطالعه کتگوری ها یا مقولات اخلاقی و ارزشی نام برد. در میان پرسش های اصلی فلسفی، به عنوان مثال پرسش های زیر برجسته تر می باشند: "آیا جهان قابل شناخت است؟"، "آیا خدا وجود دارد؟"، "حقیقت چیست؟"، "انسان کیست؟"، "چه چیزی مقدم است: ماده و یا ذهن؟" و مانند این ها.

اگر چه گاهی فلسفه را در چهارچوب های بیشتر محدود تعریف می نمایند- چونان علمی با موضوع معین مطالعه، اما این رویکرد با اعتراض فلیسوفان مدرن رو به رو شده است که اصرار دارند که فلسفه بیشتر جهان بینی و برخورد عمومی انتقادی با دانش و شناخت همه هستی است که قابل کاربرد برای هر اوژه یا مفهوم است. در این معنا، هر انسان خواه مخواه با فلسفه سر و کار پیدا می نماید.

فلسفه در واقع در سیماهای گوناگون تعالیم فلسفی مختلف جلوه گر است که هر یک در برابر دیگری رویارو چهره آرای می کنند. با این هم در عین حال مکمل یک دیگر پنداشته می شوند.

فلسفه در بر گیرنده گستره های بسیار موضوعی (رشته بی)، از متافیزیک (مابعد طبیعی) گرفته تا معرفت شناسی (epistemology)، اخلاق، زیبایی شناسی، از فلسفه سیاسی گرفته تا فلسفه علم، فلسفه طراحی (مهندسی)، فلسفه سیماپردازی (سینماگری) و... می باشد.

آن رشته ها از دانش و شناخت که برای شان می توان پارادایم متدولوژیک (روش شناختی) روشن و کارایی را تدوین کرد، از فلسفه جدا می شوند و می بُرند و زیر چتر رشته های علمی در می آیند. برای نمونه، زمانی فیزیک، زیست شناسی و روانشناسی از بطن مادر فلسفه در زایشگاه پژوهشگاه زاییده شدند، پرورش یافتند و چونان علوم مستقلی تبارز کردند.

و اینک سخنانی چند در باره جوهر و سرشت فلسفه: دادن تعریف دقیقی از فلسفه به نفس خود یک سؤال فلسفی باز و گشوده و پرونده انوشه و جاودانه ناتمام و بی فرجام است. به خاطر این واقعیت که موضوع مطالعه در فلسفه به طور خاص و مشخص تعریف نشده مانده است و خواهد ماند- فلسفه به همه چیزها می پردازد- از جمله به خود متدولوژی دانش، شناخت و معرفت ( در چهارچوب معرفت شناسی).

دبستان های رنگارنگ و گوناگون فکری سامان یافته در طول موجودیت فلسفه، به جز از موارد انگشت شمار، از ریشه از یک دیگر از لحاظ متدولوژی شناخت متفاوت بوده اند و این گونه در چهارچوب هر یک از این مکاتب می توان تعریف ویژه یی را از آنچه که فلسفه خوانده می شود، باز یافت. از این رو، در یک معنا، تعریف دقیق از فلسفه در درازای زمان دگرگون گردیده است. این گونه، فلسفه، در گام نخست، سامانه یی از آگاهی ها است که زیر نام جهان بینی شناخته می شود.

فلسفه، به مطالعه مسائلی کلی و اساسی پیرامون موضوعاتی همچون هستی، واقعیت، آگاهی، ارزش، خرد، ذهن و زبان می پردازد. تفاوت فلسفه با دیگر راه های پرداختن به چنین مسائلی، رویکرد نقادانه و بیشتر سازمانیافته فلسفه و تکیه آن بر استدلال های عقلانی و منطقی است. در تعابیر غیر تخصصی به طور گسترده تر فلسفه به بنیادی ترین عقاید، مفاهیم و رویکردهای یک فرد یا گروه اشاره دارد.

در واقع، فلسفه به دنبال کشف ماده المواد عالم است که جهان هستی از چه چیز به وجود آمده است. همچنین واژه فلسفه به معنای دوستداری حکمت نیز هست و ریشه یونانی (به یونانی φιλοσοφία) دارد که سپس به عربی و فارسی راه یافته است. مشهور است که نخستین بار فیثاغورس این واژه را به کار برده است. زمانی که از او پرسیدند: "آیا تو فرد حکیمی هستی؟" وی پاسخ داد: «نه، اما دوستدار حکمت (Philosopher) هستم". [فیل، فیلو به معنای دوستدار و سوف به معنای حکمت یعنی دوستدار حکمت].

اگر چه فلسفه پژوهشی تخصصی است؛ اما ریشه اش در نیازهای مشترک مردمی است که هر چند فیلسوف نیستند، به این نیازها آگاهند. تعاریف گوناگونی برای فلسفه وجود دارد. از جمله: ویتگنشتاین می گوید: فلسفه نبردی است علیه افسون زدگی ذهن با زبان. ارسطو: فلسفه علم به موجودات است از آن سو که وجود دارند.

در تاریخ فلسفه اسلامی: فلسفه عبارت است از علم به ماهو موجود (که همان نظر ارسطوست-البته به یاد داشته باشیم در مفاهیم عقلی، تقلید ممکن نیست. یعنی اگر دو شخص از راه عقل به چیزی دست یافتند، نمی توان گفت که یکی از دیگری تقلید کرده، بل که هر دو یک مفهوم را درک کرده اند).

کانت: فلسفه شناسایی عقلانی است که از راه مفاهیم حاصل شده باشد. افلاطون: فلسفه لذتی گرامی است. خاستگاه فلسفه حیرت در برابر جهان است. فیثته: فلسفه علم علم یا علم معرفت است. هربارت: فلسفه تحلیل معانی عقلی است. فلسفه مدرن: فلسفه یک روش سیال و تغییر پذیر در مطالعه پدیده ها و افکار است. فلسفه به بسیاری از رشته های فرعی تقسیم شده است که می توان از معرفت شناسی، منطق، متافیزیک، اخلاق و زیبایی شناسی و مانند آن نام برد. فلسفه مجموعه نتیجه گیری هایی نیست که در باره آن ها توافق وجود داشته باشد. در سده ششم پیش از میلاد مسیح که فلسفه در یونان باستان پیدا شد، به همه مطالعات نظری فلسفه می گفتند، و فیلسوفان نخستین در موضوعاتی کاوش می کردند که اکنون باید آن ها را موضوعات علم به شمار آورد؛ اما علوم گوناگون که به نتایجی رسیدند که در باره شان همراهی پدید آمد، از فلسفه جدا شدند و به رشته یی مستقل تبدیل گردیدند. ناممکن نیست که علوم دیگری از فلسفه جدا شوند، مثلاً منطق در راهی گام بر می دارد که به شاخه یی مستقل از فلسفه تبدیل گردد.

از همین روست که فلسفه را مادر علوم نامیده اند. بحث فلسفی بیش تر متوجه تفکر محض است. هدف این بحث در اصل آن است که اشتباهات برطرف گردد و دشواری ها و پیچیدگی ها از میان برداشته شود. آن گاه که از این وظیفه فراغت حاصل شود، آنچه برای فلسفه به جا می ماند، پیامد های نتیجه نیست؛ بلکه از میان رفتن چیزهایی است که پیش از آن مشکل و مسئله قلمداد می شده است.

فلسفه، مطالعه واقعیت است، اما نه آن جنبه یی از واقعیت که علوم گوناگون بدان پرداخته اند. به عنوان نمونه، علم فیزیک در باره اجسام مادی از آن جنبه که حرکت و سکون دارند و علم زیست شناسی در باره موجودات از آن حیث که حیات دارند، به پژوهش و بررسی

می‌پردازد؛ ولی در فلسفه کلی‌ترین امری که بتوان با آن سر و کار داشت، یعنی وجود؛ موضوع تفکر قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، در فلسفه، اصل وجود به طور مطلق و فارغ از هر گونه قید و شرطی مطرح می‌گردد. به همین دلیل ارسطو در تعریف فلسفه می‌گوید: "فلسفه علم به احوال موجودات است، از آن حیث که وجود دارند".

به طور خلاصه فلسفه مجموعه نتیجه‌گیری‌ها نیست، بل که بیش تر راه و روش تفکر است. از همین روست که فلاسفه تحصّلی، کارکردهای فلسفه را در سه حوزه منطقی، زبان‌شناختی و کاربردی (فلسفه علم، اخلاق، سیاست و...) دانسته‌اند.

تاریخ فلسفه به یک معنا خود موضوع فلسفه است. تاریخ فلسفه به سان تاریخ علوم زائده فرعی موضوع اصلی نیست. بلکه به یک معنا خود موضوع است. برای مثال دانستن تاریخ زیست‌شناسی، پایه دانستن زیست‌شناسی نوین نیست. زیست‌شناسی شاخه‌یی از دانش است. تاریخ زیست‌شناسی توضیح چگونگی دست یافتن به این دانش است، و این دو موضوعاتی جداگانه‌اند.

اما مطالعه فلسفه بیش تر مطالعه سیر داد و ستد اندیشه‌ها در باره موضوعات فلسفی است؛ و همین داد و ستد اندیشه‌هاست که تاریخ فلسفه را تشکیل داده است. فرایند فلسفه ورزی خود بخشی از موضوع فلسفه است. فلسفه مدعی جهت دار بودن و جهت‌دهی است. دانشمند از دانشش نتایج اخلاقی و فرجام‌گرایانه نمی‌گیرد، یعنی داوری نمی‌کند که کار جهان درست است یا خراب. حال آن که یکی از وظایف سنتی فلسفه که در آن تردید نکرده‌اند؛ رهنمود دادن است. رهنمود در این باب که چگونه باید زیست، و این وظیفه موضوع علم نیست.

گذشته از جهت‌دهی‌های کلی قسم دیگر جهت‌دهی مختص به هر یک از دانش‌پژوهان فلسفه است. به دشواری می‌توان تصور کرد که رشته دیگری (البته به جز دین) بتواند آن دگرگونی عمیقی را که فلسفه در دیدگاه دانش‌پژوه ایجاد می‌کند به وجود آورد. فیزیکدانی بزرگ شما را می‌خواند تا تصوراتی را که در باره نحوه پیدایش کیهانشان‌ها دارید تغییر دهید؛ اما فیلسوفی بزرگ در واقع شما را فرا می‌خواند تا زندگی‌تان را دگرگون سازید.

اعتبار علوم وابسته به قلمرو فلسفه است. علم پیش فرض‌هایی دارد که قبلاً در فلسفه مورد توجه قرار گرفته‌اند. گزاره‌هایی مانند این که: طبیعت مادی واقعیت دارد؛ طبیعت دارای قوانین ثابت علت و معلولی است؛ طبیعت قابل فهم و از منابع معرفت بشری است؛ علمی نیستند، بلکه لازمه پرداخت به علم می‌باشند.

درست است که برای مثال دانشمندان علوم لزوماً از دلالت‌های فلسفه علم بر کارشان آگاهی ندارند، و فلسفه قادر بر تحت تأثیر قرار دادن نحوه کارشان نیست، اما بی‌تردید فلسفه علاوه بر آن که می‌تواند تفکر دانشمندان را نسبت به آنچه انجام می‌دهند، تغییر دهد؛ پیش فرض هرگونه علم ورزی است.

#### اکنون می‌پردازیم به علم:

علم- حوزه یا عرصه‌یی از پویایی‌های انسانی است که متوجه تدوین و سامانمندسازی دانش‌های عینی در باره واقعیت‌ها می‌باشد. شالوده این پویایی گردآوری فاکت‌ها یا حقایق، نوسازی و به روز رسانی پیوسته آن‌ها و سامانمندسازی، تجزیه و تحلیل انتقادی، و بر این اساس، سنتز دانش‌های نو و یا تعمیمی است که نه تنها به توصیف و تشریح پدیده‌های طبیعی و اجتماعی مشاهده شده می‌پردازد، بل نیز اجازه می‌دهد تا پیوندهای علت و معلولی را با هدف‌نهایی پیش‌بینی برپا داشت.

آن نظریه‌ها (تیوری‌ها) و فرضیه‌ها که با فاکت‌ها و یا تجارب پشتیبانی می‌شوند، در سیمای قوانین طبیعت یا جامعه فرمول‌بندی می‌گردند. علم در گسترده‌ترین مفهوم در برگیرنده همه شرایط و سازواره‌های پویایی‌های مربوطه می‌گردد: تقسیم و تعاون کار علمی.

نهادهای دانشگاهی، تجهیزات تجربی و آزمایشگاهی. روش های کارهای علمی- پژوهشی دستگاه مفهومی و مقوله یی. سیستم اطلاعات علمی. همه سامانه کامل دانستی ها یا آگاهی ها یا دانش های علمی انباشته.

علم ( واژه یی عربی از ریشه علم به معنای آموختن ) ساختاری است برای تولید و ساماندهی دانش در باره جهان طبیعی در قالب توضیح ها و پیش بینی های آزمایش شدنی. یک معنای قدیمی تر و نزدیک که امروزه هنوز هم به کار می رود متعلق به ارسطو است و دانش علمی را مجموعه یی از آگاهی های قابل اتکا می داند که از لحاظ منطقی و عقلانی قابل توضیح باشند.

از عصر کلاسیک علوم به عنوان یک نوع دانش با فلسفه ارتباط نزدیکی داشتند. در اوایل عصر مدرن دو کلمه علم و فلسفه در زبان انگلیسی به جای هم به کار برده می شدند. در قرن هفدهم میلادی فلسفه طبیعی ( که امروز علوم طبیعی نامیده می شود ) به تدریج از فلسفه جدا شد. با این حال، علم همچنان کاربردی وسیع برای توضیح آگاهی های مطمئن در مورد یک موضوع داشت. به همین ترتیب هم امروزه در عصر مدرن همچنان برای موضوعاتی همچون علم کتابداری و یا علوم سیاسی به کار می رود.

در عصر مدرن، علم معادل علوم طبیعی و فیزیکی به کار می رود، لذا محدود به شاخه هایی از آموختن است که به پدیده های دنیای مادی و قوانین آن ها می پردازد. این هم اکنون معنای غالب علم در کاربرد روزمره است. این معنای محدودتر از علم که خود بخشی از علم شده است، تبدیل به مجموعه یی از تعریف های قوانین طبیعت شده که بر مبنای مثال های اولیه یی همچون قانون کپلر، قوانین گالیله و قوانین حرکت نیوتن بنا شده اند. در این دوره رایجتر شد که به جای فلسفه طبیعی علوم طبیعی به کار رود. در طی قرن نوزدهم میلادی کلمه علم بیش از پیش مرتبط به مطالعه منظم دنیای طبیعت شد، شامل فیزیک، شیمی، زمین شناسی و زیست شناسی. این منجر به قرارگیری مطالعات تفکر انسان و جامعه در یک برزخ زبان شناسی شد. که در نهایت منجر به قرارگیری این مطالعات دانشگاهی در زیر عنوان علوم اجتماعی شد. به همین ترتیب هم امروز قلمروهای بزرگی از مطالعات منظم و دانش وجود دارند که زیر سرفصل کلی علم قرار دارند، همچون علوم کاربردی و علوم صوری.

به طور کلی اطلاعات مجموعه یی از داده های خام و پردازش نشده است. پردازش اطلاعات، تولید علم می کند، و علمی که روش تجربی و نتایجش آزمون پذیر و موضوعش جهان خارج باشد، علم تجربی است.

علم در زبان پارسی دری به معنایی متفاوت و عام تر از معادل انگلیسی اش ( Science ) به کار می رود. در این مفهوم، علم معادل هر نوعی از دانش ( Knowledge ) است. واژه علم در این مفهوم کلی شامل هر نوع آگاهی نسبت به اشیاء، پدیده ها، روابط و ... است، اعم از این که مربوط به حوزه مادی و طبیعی باشد و یا مربوط به علوم معنا و ماوراء الطبیعه. در این تعریف قواعد روش علمی برای دستیابی به آن دانش الزامی نیست و علم شامل مجموعه یی از آگاهی ها، دانش ها و معلوماتی است که انسان توانسته از طریق روش های گوناگون تا به امروز به آن ها آگاهی پیدا کند. اصطلاحاتی چون علم اخلاق، علم حدیث و علم ریاضیات نشان دهنده کاربرد این معنا از علم هستند.

در مقابل مفهوم علم به طور خاص وجود دارد که معادل واژه انگلیسی Science است که از ریشه لاتینی "سایتیا" به معنای دانستن گرفته شده است و متناظر با آن بخشی از دانش بشری است که از طریق روش های تجربی حاصل شده است و قواعد علوم تجربی بر آن حاکم است.

در این جا می خواهم به نکته بسیار مهمی از برداشت و دریافت عینی خود در زمینه علوم طبیعی اشاره داشته باشم:

علم دارای مراتب و مراحل و مدارج ویژه خود است.

۱. نخستین مرحله در شناخت علمی، داشتن یک "تصور"، پندار، دید، ذهنیت و ... در باره پدیده، شیء، چیزی و... است. این مرحله، مرحله نخستین، مرحله شناسایی، مرحله گمانه زنی و حدس و پندار "ذهنی" است .

۲. در مرحله دوم، مبدل شدن تصورات، پندارها و ذهنیت ها به «فرضیه علمی» است. یعنی دانشمند کسی است که این تصورات و پندارها را در سیمای یک فرضیه علمی به گونه "مدون" و مرتب پرداز می نماید. در این مرحله یک رشته پرسش های اصولی برای بازیافت حقایق در باره موضوع مورد نظر و مورد بحث به گونه اصولی مطرح و مفروضاتی معین می گردد و "موضوع تحقیق" به گونه مشخص تعیین و تعریف و با مفاهیم همانند "مقایسه" (کریلاسیون) و ارزیابی می گردد و راه های بازشناسی آن جستجو می گردد.

۳. سومین مرحله، مرحله تجربی و میدانی است. در این مرحله - مرحله «تجربه»، آن چه که در فرضیه علمی به گونه سامانمند مطرح گردیده است، در بوته آزمایش ها گذاشته می شود و با محک تجربه آموزده می شود. این به راستی آزمون سخت و سرنوشت ساز و تعیین کننده است. هر آن چه که از این آزمون پیروز به در شد و تأیید تجربی یافت و به تجربه به گونه عینی بازیافته شد، وارد "مدار علمی" و گستره دانش می گردد و به آن «تعاریف» مشخص و معین داده می شود. هر آن چه هم که در آزمایشگاه تجربی یا زایشگاه و پرورشگاه علم و منطق و برهان و آوند تأیید نگردید، مردود شمرده شده و از این مدار بیرون می شود و به بایگانی تاریخ سپرده می شود.

۴. چهارمین مرحله در نردبان سلسله مراتب علمی، کشف قواعد، ضوابط و در یک سخن به گونه جامع تر - "قوانین علمی" است که بر شالوده دستاوردهای تجربی و پاسخ هایی که از پژوهش های آزمایشگاهی و کاوش های میدانی در چهارچوب کاربست روش ها و شیوه های مشخص علمی باز یافته شده است، استوار می باشد.

۵. آخرین مرحله و بالا ترین پلکان در نردبان علمی - تدوین تیوری ها (نظریه) های علمی است که مبتنی بر همه دستاوردهای علمی در زمینه مشخص مورد نظر و متکی بر قوانین کشف شده و تثبیت شده علمی می باشد. ناگفته نماند که این مرحله نهایی و آخری یک مرتبه دیگر عملی و کاربردی هم دارد که عبارت است از زمینه تطبیق و پیاده شدن و کاربرد در عرصه های اقتصادی، صنعتی، تکنولوژیک، تولیدی، ساخت و ساز، هوانوردی و هواپیمایی و کیهان نوردی و دریانوردی و انفورماتیک و... سینما و موسیقی و ... است که بحث جداگانه یی می باشد.

این گونه، علوم طبیعی در فرجام کار، به "تبیین" پدیده ها می پردازند. در حالی که برعکس، سر و کار علوم اجتماعی با "تأویل اندیشه ها" و "متون" است. تفاوت ریشه یی این دو هم درست در همین می باشد که در عرصه های متفاوتی در تکاپو اند.

شایان یادآوری می دانم که شماری از افراد با بی دقتی تمام، تفاوتی میان "فرضیه" و "نظریه" قایل نمی باشند و چنین می پندارند که این ها همتاواژه ها یا کلمه های مترادف باشند! فراتر از آن، فراوان دیده می شود که میان دیدگاه های عادی اشخاص و نظریه های علمی هم تفیک داده نمی توانند. روشن تر، «نظریات» یعنی مجموعه نظریه ها یا تیوری های علمی را گویند. در حالی که دیدگاه ها، برداشت های انفرادی است که می تواند در بسا از موارد، پراکنده، ناسخته، بی بنیاد و بی پایه و غیر سیستماتیک باشند. بایسته است همین گونه یادآور شویم که «نظرات» همه جمع دیدگاه ها نه بل که جمع "نظره ها" می باشد که باز هم با نظریات فرق دارد.

درست در جایی که کار علم پایان می یابد، فلسفه پا به میدان می گذارد. وظیفه فلسفه تعمیم دهی نظریات علمی، استخراج و استنباط داده های کلی، بازناندیشی تفکرات در باره دستاوردهای گوناگون علمی، ارزیابی جنبه های مثبت و منفی آن ها، نقش آن ها در روند تکامل، گسترده ساختن جهان بینی، تفسیر، تاویل و بازشناسی و بازتعریف آن ها در یک بُعد و تراز عالی تر و بالاتر و برتر است. فشرده سخن،

اگر علم را به سپهر روشن آبی تشبیه کنیم، فلسفه در آن سپهر، نقش خورشید درخشان و در شب های روشن - نقش ماه شب چهارده را بازی می کند که در سرتا سر این سپهر پرتوفشان است و با درخشندگی خود، همه جا را روشن می سازد.

و در فرجام نگاهی هم به روش (متد) و متدولوژی یا روش شناسی علمی :

روش شناسی یا متدولوژی ( به انگلیسی: Methodology ) ابزار شناخت هر علم است. روش شناسی در مفهوم مطلق خود به روش هایی گفته می شود که برای رسیدن به شناخت علمی از آن ها استفاده می شود و روش شناسی هر علم نیز روش های مناسب و پذیرفته آن علم برای شناخت هنجارها و قواعد آن است. روش های شناخت را باید از روش ها و فنون اجرای آن ها متمایز دانست، چرا که اجرای هر قاعده پس از شناخت آن قاعده ممکن می گردد. واژه روش شناسی گاه نیز به معنی "روشنندی" و یا مجموعه یی از روش ها به کار می رود.

تفاوت اساسی روش شناسی و روش تحقیق در علوم اجتماعی: آن چیزی که در علوم اجتماعی از آن به عنوان روش شناسی (متدولوژی) نام می بریم، بیشتر از آن که مهارت یا شیوه های گوناگون برای تحقیق یا پژوهش ( روش تحقیق ) باشد، خبر از انواع رویکردها و نظر گاه ها به پدیده های اجتماعی می دهد که بیشتر با فلسفه مدرن کانتی در ارتباط است از آن رو که قائل به نمودهای متکثر از بود واحد است. از این رو، روش شناسی بیشتر بحثی معرفت شناختی ( اپیستمولوژی ) است و بیشتر با مکتب و دیدگاه سر و کار دارد نه با روش و شیوه های جزئی تحقیق. در واقع، زمانی که از فرضیه و رابطه علی متغیر مستقل و وابسته و همبستگی متغیرها اندازه گیری اسمی فاصله یی و نسبی و نمونه گیری و استناد به منابع متقن علمی ( کتاب و مقاله ) سخن می گوئیم، در باره روش تحقیق به بحث پرداخته ایم. اما زمانی که سخن از رویکردهای پوزیتیویستی هنجاری، نهادی، رفتار گرایی، فمینیستی، تجزیه و تحلیل گفتمان، انتخاب عقلایی، تجزیه و تحلیل موقعیت، فرد گرایی و ساختار گرایی و... است، تمرکز بر رهیافت و مکاتب و متدولوژی است. از این رو، در هر رهیافت ممکن است روش های متفاوتی وجود داشته باشد. نسبت رهیافت ( متدولوژی ) به روش همانند نسبت دیدگاه به ابزار است.

به عنوان نمونه، رهیافت تاریخی شناخت اندیشه در شرایط زمانی و مکانی خودش است نه مطالعه مفاهیم در طول تاریخ که مربوط به روش تاریخی است. و همچنین رهیافت جامعه شناسی قائل به نوعی جبر است که همان تأثیر جامعه بر اندیشه است که تا حدودی نزدیک به رهیافت ساختارگرایان است و نقش فرد را در مقابل ساختارها کم اهمیت می داند. مثال دیگر رهیافت اقتصادی است که می گوید اندیشه سیاسی چیزی جز بازتاب مسائل اقتصادی نیست و بر تعیین کنندگی اقتصاد در همه شئون جوامع انسانی تأکید می کند. از رهیافت های فلسفی می توان به اثبات گرایی ویتگنشتاین اشاره کرد. وی معتقد بود گزاره های فلسفی به نام ها تحلیل و تحویل می شوند، این نام ها اجزای بنیادی هستند که مابه ازای خارجی دارند. اگر چیزی بخواهد معنا دار باشد یا باید قراردادی باشد یا عینیت خارجی داشته باشد و هر چه غیر از این دو باشد، بی معنی و ( توتولوژیک ) است.

در روش شناسی این مجموعه مرتبط از مفاهیم برای رسیدن به پاسخ یک پرسش به کار گرفته می شوند: گردآوری مجموعه یی از فرضیات، عقاید و تصورات روش استقرایی یا روش تجربی که عبارت از مشاهده عاری از هرگونه پیش فرض است.

روش استنتاجی: روش استنتاجی یا استدلال قیاسی یا استنتاج از راه تمثیل اصول علمی را از طریق فرایند استدلال که نوعی روش منطقی است، کشف می کند. در واقع این شیوه استدلال منطقی است که ایده ها و تصورات به دست آمده از راه تجربی را حمایت و تقویت کرده و با ترتیب دادن تز و آنتی تز، سنتزی را می آفریند.

در این روش شیوه های ایجاد یک قاعده که مبنای اعتبار آن قاعده است، مورد بررسی قرار می گیرد.

و اکنون می پردازیم به پرسش اصلی:

**هرمنوتیک ( Hermeneutics ) چیست؟**

هرمنوتیک از یونانی  $\epsilon\rho\mu\eta\nu\epsilon\upsilon\tau\iota\kappa\acute{\eta}$  به معنای "هنر تفسیر" است. در زبان یونانی ( $\epsilon\rho\mu\eta\nu\epsilon\upsilon\omega$ ) هرمنو به معنای "تفسیر می کنم، روشنی می اندازم، تبیین می کنم، توضیح می دهم" است. از دید علم فقه الغت (ریشه شناسی)، خاستگاه آن به درستی روشن نیست. برخی از پژوهشگران بر این باور اند که این نام از نام پیام آور خدایان یونانیان- یا پیامگزار یا پیامرسان خدایان یونان باستان- "هرمس" گرفته شده است. اگر چنین باشد، ترجمه تحت اللفظی آن به پارسی دری- "پیام شناسی" می شود. در این حال، باید توجه داشت که سخن بر سر دو گونه "پیام" است: یکی پیام نخستین و مقصود و مرام و منظور "پیامده" یا نویسنده و دیگری پیامی که پیامگیر یا خواننده با خواندن متن برداشت می کند. اما "پیام شناسی" نمی تواند همه بار سنگینی را که هرمنوتیک بر پشت می کشد، بردارد. زیرا در این جا سخن تنها بر سر دریافت پیام محض نیست، بل که اوضاع و احوالی که در آن پیام نوشته و فرستاده شده است و نیز جهان بینی و اندیشه ها و دیدگاه های پیامده و از این سو، تراز آگاهی و دانش و بینش پیامگر و اوضاع و احوالی عصر و جامعه یی که او در آن می زیید، و بسا مسایل دیگر، مطمح نظر می باشد. با آن که این دیدگاه از سوی دانشمندان ریشه شناسی (اتمولوژی) زبانشناسی یونان باستان تایید نمی گردد، سخت جا افتاده است. از این رو، باید به گونه مشروط و مفروض در نظر گرفته شود.

هرمنوتیک، هنر تفسیر، تئوری تفسیر و فهم متون از جمله متون کلاسیک باستان را در بر می گیرد. هرمنوتیک، رشته یی در فلسفه سده بیستم است که بر شالوده تئوری تفسیر متون ادبی رشد یافته است. از دید هرمنوتیک، وظیفه فلسفه در تفسیر اهمیت حدودی فرهنگ است چون واقعیت را از لا به لای منشور فرهنگ می بینیم که عبارت است از مجموعه متون اساس گذار. اصطلاح هرمنوتیک بیشتر از هر چیزی در قبال متون انجیلی و سپس در معنای تعالیم در باره احیای مفهوم اولیه یادمان های ادبی رسیده به ما بیشتر در سیمای تحریف شده و یا نارسا به کار می رود که بدون تبصره ها نامفهوم اند و نیز به مفهوم تفسیر هرگونه اثر ( برای مثال منجمله آثار توضیحی مؤلفان ) به کار می رود. به این مفهوم، هرمنوتیک- مضمون نقد فلسفی است.

به هرمنوتیک اهمیت بزرگی در ادبیات شناسی داده می شود. چون در هنگام تحقیق هر یادمان ادبی، تفسیر به گونه اعظمی عینی آن بایسته است. باید سنجش داشته باشیم که زیر نام "متن" در هرمنوتیک نه تنها آثار دست نویس مؤلفان، بل نیز آثار هنری، رویدادهای تاریخی، و دیگر اوبژه هایی که می توانند مورد فهم قرار گیرند، شناخته می شود.

فرایند درک یا فهم به عنوان حرکت به روی «دایره نام نهاد هرمنوتیکی» بررسی می گردد. از یک سو، متن در رابطه با عصر ژانر ادبی در نظر گرفته می شود. از سوی دیگر، متن، زندگی معنوی و روحانی نویسنده است و خود زندگی معنوی و روحانی او به خودی خود بخشی از دوران تاریخی است. تصور متن از این دو موقعیت، گذار از عمومیات به خصوصیات و برعکس، حرکت در دایره هرمنوتیکی می باشد.

هرمنوتیک، همچنین روش فلسفی تجزیه و تحلیل ( آنالیز ) متن می باشد. یک شاخه از فلسفه که دست اندر کار تدوین کاربرد فلسفی هرمنوتیک می باشد، هم به همین نام یاد می گردد.



ویلhelm ديلتای- فيلسوف و تاريخدان نامدار- از اندیشه پردازان پرتکاپوی هرمنوتیک شناخته می شود. او به دنبال به چالش کشیدن شیوه مطالعه طبیعت از راه مشاهده های بیرونی یا ظاهری بود. او از حامیان فعال "همدلی" بود.

این گونه، او فرا خواند تا رویدادهای تاریخی و پدیده های بیرونی از طریق "خود مشاهده گری"<sup>1</sup>، درک وقایع با روش "تعاطف باهمی" و "همدلی شخصی"<sup>2</sup> در آن ها، چه در پاره یی از کل روحی، و چه بخشی از وحدت جهان طبیعت و روح<sup>3</sup> و روان، بازسازی گردد. واژه دیگری که در کنار هرمنوتیک کاربرد دارد، اگزگیتیک<sup>4</sup> است. به یونانی باستان ἐξηγητικά برگرفته شده از ἐξήγησις به معنای تفسیر و ارائه کردن. شعبه یی از الهیات است که در آن متون انجیلی تفسیر می گردد. تعالیمی در باره تفسیر متون بیشتر قدیمی که مفهوم ابتدایی آن در نتیجه قدمت آن ها و یا به دلیل این که به پیمانانه بایسته منابع آن ها حفظ نشده، تعدیل گردیده باشد.

اگزگیگیتیک را می شود به گونه مشروط و مفروض درست مانند هرمنوتیک به شکل هایی چون بازشناسی، باز اندیشی، رمزگشایی، بازبایی، بازخوانی و بازآفرینی و هم تعبیر (یعنی به عبارت در آوردن، به بیان در آوردن) ترجمه کرد. اما چنین پذیرفته شده است که معادل تفسیر به کار برده شود. باید متوجه بود که اگزگیگیتیک صرفاً تفسیر کتاب مقدس و یا هم متون مقدس یا تفسیر کلامی مذهبی است که نمی بایست با Interpretation که تفسیر روشمند علمی-آکادمیک است، یکی پنداشته می شد. هر چند، اکنون چنین جا افتاده است که دیگر نمی شود کاری کرد. کنون دیگر، هر دو همتاواژه پنداشته می شوند و از همین رو، ما هم آن را از این جا به بعد، تفسیر نوشته ایم. بر پایه اگزگیگیتیک، فهم از راه پژوهش دستوری زبان، مطالعه واقعیت های تاریخی و بازگشایی رموز، که مفهوم آن ها با گذشت زمان در نهایت غیر قابل درک شده باشد، با بررسی های مشخص روان شناختی و بررسی قانونمندی اشکال آثار به دست می آید. اگزگیگیتیک، منبع اصلی هرمنوتیک به شمار می رود.

به رغم آن که این دو واژه گاهی همچون مترادف به کار می روند، مفهوم هرمنوتیک بسیار گسترده تر است. هرگاه اگزگیگیتیک مطلقاً تفسیر متون (مقدس) است، هرمنوتیک در بر گیرنده تفسیر انواع ارتباطات نوشته شده (نوشتاری یا مکتوب)، کلامی و غیر کلامی<sup>5</sup> می گردد.

در میان مسیحیان دیدگاه های مختلفی در زمینه تفسیر کتاب مقدس هست. بیشتر این دیدگاه ها در دو مفهوم اصلی خلاصه می شوند: تفسیر وحی بر این فرض استوار است که متون مقدس پیام های الهی اند، و نویسندگان آن ها از آفریدگار الهام گرفته بودند. بنا بر این، تفسیر باید مبتنی بر این واقعیت باشد که در ورای آنچه به گونه مستقیم نوشته شده است، به گونه اضافی مفاهیم بس عمیق تری پنهان اند که نه همیشه به گونه آشکار بیان شده اند که باید گشوده شوند و پرده از رازهای و اسرار آن ها برداشته شود.

تفسیر عقلانی (راسیونال یا خردورزانه) متأسی از این پیشفرض است که کاتبان کتاب مقدس، ادیبان الهام یافته یی بوده اند و مفهوم روایات متون مقدس را باید در واقعیت های همان دوران و با مطالعه خصوصیات و تمایزات شخصی مؤلفان متون باز یافت.

<sup>1</sup>. external observation

<sup>2</sup>. empathy

<sup>3</sup>. self-observation

<sup>4</sup>. empathy personal

<sup>5</sup>. unity of the Spirit

<sup>6</sup>. exegetics

<sup>7</sup>. verbal and nonverbal

چیز دیگری که باید به آن التفات داشت، «تبصره» (کامنت) هایی اند که به تفاسیر مختلف کتاب مقدس انجام می شوند. تبصره ها به طور معمول با شیوه های تفسیرها از هم تمیز می شوند. به ویژه نویسندگان متعلق به مذاهب مختلف، تفسیرهای متفاوتی از متن کتاب مقدس به دست می دهند که از دید عمق، دقت و قدرت کلامی و تفکر انتقادی از هم متفاوت اند.

تفسیر سنتی در ادبیات آیین یهود، در سیمای ادبیات رابینستی (ربانی) ارائه شده است، که شامل Mishna، دو کتاب تلمود و تفسیر کتاب مقدس میدراش Midrash است. در یهودیت اگزیگیتیک meforshim تشریح و توضیح (به عبری מפרשים) نامیده می شود. [ کار با آن دشوار می شود که همچنین نباید تفسیر دینی قرآن را در زبان های عربی و پارسی دری با تفسیر علمی - اکادمیک انترپرتیشن (که بر پایه روش ها و شیوه های علمی صورت می پذیرد) و اگزیگیتیک خلط مبحث کرد. باز هم جلوگیری از چنین چیزی بسیار دشوار و حتا ناممکن است. یعنی ما با چند نوع کار برد کلمه "تفسیر" در مفاهیم مختلف رو به رو هستیم: "تفسیر" کتاب مقدس (اگزیگیتیک)، "تفسیر" یهودیت از کتاب های مقدس شان (میفورشیم)، «تفسیر» دینی قرآن، و تفسیر علمی - اکادمیک (انترپرتیشن). تأویل هم بیشتر تفسیر باطنی و عرفانی است. یعنی نباید تأویل و "تفسیر" را یکی پنداشت].

"تفسیر" قرآن در عربی، شامل interpretations های باطنی esoteric و عرفانی mystical که تأویل نامیده می شود، نمی گردد. تفسیرهای باطنی معمولاً در تضاد با تفاسیر به طور کلی پذیرفته شده قرار نمی گیرد. آن ها سطوح عمیق تر فهم قرآن را مورد بحث قرار می دهند. احادیث پیامبر محمد اعلام می دارند که قرآن سطوح عمیق تر فهم دارد، و این سطوح و حتا بیشتر عمیق به هفت سطح می رسند. برخی از فرقه های اسلامی ممنوعیت مستقیمی بر تفسیر باطنی قرآن وضع می کنند.

[ بایسته یادآوری است که تاویل به معنای بازگشت به اول هر چیزی است. روشن است، هرمنوتیک تنها تاویل نیست، بل که چتر گسترده تری است که تاویل را نیز زیر پوشش و سایه خود می گیرد. یعنی آن چه به نام تاویل خوانده می شود، تنها بخشی از هرمنوتیک است، نه کل آن.

همچنین شایسته است تا در چیدمان و آرایش اندیشه های خود، فراموش نکنیم در پهلوی گونه های مختلف "تفسیر" ها که در بالا از آن ها یاد آور شدیم، مفاهیمی چون "زند" و "پازند" را هم بیاوریم. چون زند تفسیر و ترجمه اوستا است و پازند هم تفسیر زند یعنی تفسیری بر تفسیر].

"زند" تفسیری بود که به پهلوی می نوشتند. چون دریافت و فهم اوستا دشوار بود و اغلب معنی و مفهوم آن دریافت نمی شد، بر این شیوه بود که تفسیر یا ترجمه بی آزاد به پهلوی زیر هر سطر اوستایی می نوشتند که دریافت معنی اوستا برای خواننده حاصل شود. در دوران اشکانیان گزارش و ترجمه اوستا به لهجه پهلوی اشکانی بود و در زمان ساسانیان این ترجمه و تفسیر به لهجه پهلوی ساسانی دیگرگونی یافت. زند اوستایی که از زمان ساسانیان برای ما به جا مانده ۱۴۱۰۰۰ کلمه است که مهمترین بخش آن یعنی ۳۸۰۰۰ کلمه تنها ویژه وندیداد و ۳۹۰۰۰ کلمه یسنا می باشد. پس "زند" به معنای "گزارش یا ترجمه اوستا" است.

پازند در اصطلاح یعنی ثبت تلفظ کلمات پهلوی با خط اوستایی (دین دبیره). ابهام زیاد در خط پهلوی به علت به کار بردن یک حرف برای چند صوت و نیز نوشتن برخی مصوت های کوتاه، باعث شد که پس از به وجود آمدن خط اوستایی که خطی کامل و دارای املای پُر بود، متون پهلوی با آن خط آوانگاری شود تا همه بتوانند متون پهلوی را بدون اشتباه بخوانند. این شیوه که نخستین بار توسط دانشمندی

<sup>1</sup>. rabbinical

پارسی به نام "تریوسنگ" انجام شد، پس از وی توسط افراد دیگر پازند نام گرفت. پازند زبان مستقلی نبوده و تنها بیانگر این شیوه خاص نگارش متون پهلوی است و چون خط منبع اصلی آن (پهلوی) تلفظ صحیح کلمه را نشان نمی‌داد، گاهی تفاوت‌هایی برحسب ویژگی‌های لهجه بی نیز در آن دیده می‌شود.

"هرمنوتیک" (علم تأویل، تأویل‌شناسی یا زندشناسی) دانشی است که به "فرایند فهم یک اثر" می‌پردازد و چگونگی دریافت معنا از پدیده‌های گوناگون هستی اعم از گفتار، رفتار، متون نوشتاری و آثار هنری را بررسی می‌کند. دانش هرمنوتیک با نقد روش‌شناسی، می‌کوشد تا راهی برای "فهم بهتر" پدیده‌ها ارائه کند. اگرچه گروهی از نظریه‌پردازان هرمنوتیک، با ایجاد و تبیین "روش" در مسیر فهم مخالفند و "فهمیدن" را یک واقعه می‌دانند که قابل اندازه‌گیری و روش‌مندسازی نیست. به زبان ساده‌تر، تأویل‌شناسی به دنبال یافتن پاسخی برای این پرسش است که آیا روش و راهکاری وجود دارد تا خوانندگان یک متن و یا بینندگان یک اثر هنری، با به‌کارگیری آن روش، به دریافت معنای ثابت و مشخصی از آن اثر یا متن دست یابند؛ یا این که درک و فهم هر مخاطبی مختص اوست و با دیگری تفاوت دارد.

در برابر واژه هرمنوتیک، بیشتر از کلمه "تفسیر" و یا "تأویل" استفاده می‌شود. هرچند که این دو لفظ، ترجمه‌های مناسبی برای واژه هرمنوتیک نیستند.

هرمنوتیک، از فعل یونانی (Hermeneuein) به معنای "تفسیر کردن" اشتقاق یافته و با واژه هرمس (ایزد پیام‌رسان یونانیان) دارای ریشه مشترک است. هرمس واسطه‌ی بی بود که به عنوان تفسیرگر و شرح‌دهنده، درونمایه پیام خدایان را که سرشت آن فراتر از فهم آدمیان بود، برای آن‌ها به گونه‌ی قابل درک در می‌آورد. "هرمس" و مکتبی که به نام خود او به "مکتب هرمسی" موسوم شده، پدیده‌ی جهانی است و در تاریخ تمدن‌های بزرگی چون ایران، یونان و حتا مصر و بعدها در تمدن اسلامی هم می‌توان رد پای او و مکتبش را دید. هرمنوتیک از نظر تاریخی به سه دوره تقسیم می‌گردد:

#### هرمنوتیک کلاسیک

همزمان با عبور از سده‌های میانه و از میان رفتن سیطره مسیحیت کاتولیک، کتاب مقدس از زیر سایه کلیسا خارج شد و به میان مردم آمد. در این زمان که مردم برای خواندن و فهم کتاب مقدس به آزادی رسیده بودند، نیاز به قواعدی بود تا از هرج و مرج در تفسیر پیشگیری کند و به خوانندگان، برای فهم درست و درک معنای اصلی متون راهکاری نشان دهد. شلاپرماخر و ویلهلم دیلتای دو تن از دانشمندان این دوره بودند که اصول اولیه دانش تأویل‌شناسی را در سده نوزدهم بنیان گذاردند. این دو معتقد بودند که یک معنای غایی و یک فهم نهایی از اثر وجود دارد؛ وظیفه مفسر است که با شناخت اثر، بررسی نشانه‌های درون متنی و اصلاح روش تفسیر تلاش کند تا بدان "معنای نهایی" دست یابد. دیلتای همچنین معتقد بود که برای فهم بهتر متن، باید به نیت مؤلف پی برد و دانست که او متن مورد نظر خود را به چه منظور و با چه هدفی آفریده است. اشکال نظریات دیلتای این است که دستیابی به قصد و نیت مولف، به جهت بُعد زمان و مکان، همیشه مقدور و میسر نیست.

#### هرمنوتیک فلسفی

فردریش نیچه (۱۸۴۴ - ۱۹۰۰)

مارتین هایدگر (۱۸۸۹ - ۱۹۷۶)

در قرن بیستم میلادی، تحول بزرگی در هرمنوتیک روی داد و این دانش پا به عرصه تازه‌ی گذاشت که عوامل اصلی این تحول را باید دانشمندان و فیلسوفان نامداری چون فردریش نیچه، مارتین هایدگر، هانس گئورگ گادامر، پل ریکور و... دانست. در این دوره به جای تلاش برای روشمندسازی شیوه فهم، بحث از ماهیت فهم به میان آمد. فیلسوفان این عصر در صدد اثبات این نکته بودند که چیزی به نام "فهم نهایی" و مؤلفه‌ی زیر عنوان "نیت مؤلف" مطرح نیست. فهم آن چیزی است که در اندیشه مفسر نقش می‌بندد (تکیه بر محوریت مخاطب). فهم هر مفسر ریشه در زمانه، جامعه، فرهنگ و تربیت او دارد و این عوامل، محدوده عملکرد ذهن مفسر را ناخودآگاه در حصار می‌گیرد. او نمی‌تواند بیرون از این دایره بیندیشد و بفهمد. بنا بر این، فهم، امری اتفاقی و مسبوق به پیشینه تاریخی مفسر است که به شکل یک رویداد درون ذهن وی شکل می‌گیرد و به هیچ روی قابل کنترل کردن و تعریف در قالب روش و راهکار نیست. دریافت و برداشت هر خواننده، منحصر به خود اوست و به تعداد خوانندگان یک متن، فهم‌های متفاوت وجود خواهد داشت.

اشکال عمده نظریات تأویل‌شناسانه فلسفی این است که در سایه نسبی‌گرایی با نفی روش، هر فهم و استنباطی از اثر را قابل توجیه می‌داند و این امر را طبیعی و ناگزیر قلمداد می‌کند و بدین وسیله، راه را بر خوانش‌های متفاوت و بعضاً متضاد از یک اثر می‌گشاید.

دو اثر مشهور این دوران یکی کتاب "هستی و زمان" از هایدگر و دیگری "حقیقت و روش" از گادامر است.

#### هرمنوتیک نوین:

در دوران معاصر تلاش زیادی صورت گرفته است تا برخلاف هرمنوتیک فلسفی، شیوه و راهکاری خاص برای دستیابی به فهمی یگانه ارائه شود. نمایندگان بزرگ این دوره "امیلیو بتی" و "اریک هرش" با نقد دیدگاه‌های هایدگر و گادامر سعی در احیای آموزه‌های تأویل‌شناسی کلاسیک دارند و می‌کوشند برای دغدغه‌های ذهنی اشلائیرماخر و دیلتای قاعده‌ی منسجم و اصولی تعریف کنند: قاعده‌ی که هم "روش در فهم" را توجیه کند و هم به دریافت "فهم نهایی" از اثر نائل گردد. اریک هرش عقیده دارد که در تفسیر متن، دو برداشت مستقل از یکدیگر وجود دارد: نخست معنایی که از واژگان متن دریافت می‌شود؛ دیگری شواهد آن معانی در دورانی که اثر تفسیر می‌شود. سپس توضیح می‌دهد که معنای لفظی همواره ثابت است، اما شواهد آن معنا، در هر دوره‌ی فرق می‌کند. مثلاً معنای "قلم" در یک دوره ممکن است به "قلم نی" اطلاق شود؛ در دوره دیگر به "مداد زغالی" و زمانی هم به "خودنویس" اما در همه این سه دوره، معنای قلم یک چیز بیشتر نیست: «وسیله‌ی برای نوشتن»! وی معتقد است که اگر چه همیشه نمی‌توان به معنای نهایی مورد نظر مؤلف دست یافت، اما با به‌کارگیری و پیراستن روش، ضمن نفی دریافت‌های نادرست و لغزان، می‌توان به درجه‌ی از فهم دست یافت که درست‌تر از بقیه و نزدیک‌تر به خواسته آفریننده اثر باشد، زیرا تفاسیر گوناگون نمی‌توانند همگی درست باشند.

به هر رو، ما در حد توان و بضاعت خود کوشیدیم، میان این مفاهیم بسیار پیچیده، مرزهایی هر چند هم نه چندان مشخص، ولی "شفاف" بکشیم تا برای خواننده این زمینه فراهم شود که خود بتواند تصمیم بگیرد هرمنوتیک را در پهنه کدام یک از این "گستره‌ها" جا بدهد. ناگفته پیداست که کاریست بس دشوار. اما چنین پذیرفته شده است که "هرمنوتیک - شاخه‌ی از تفکر فلسفی است که حدیث فهم و مواجهه با متن را بازخوانی عقلایی می‌کند و فهم متون را در محور تأملات تأویلی قرار می‌دهد".

<sup>1</sup>. event

روشن است در این نبشته ما بیش از این که به پرسش‌ها پاسخ بایسته و درخور داده باشیم، گره‌ها و بندهای تازه‌ی بی به آن افزودیم. حال کسانی که عطش بی پایان برای دریافت پاسخ‌های مبسوط و مشرح و مفصل دارند، می‌توانند به خوانش کتاب ارزشمند "هرمنوتیک و سلسله بی پایان تاویل" پردازند و این سلسله بی پایان را پی بگیرند.



---

۱. کتاب "هرمنوتیک و سلسله بی پایان تاویل"، اثر استاد سید حسین اشراق است که در سال ۱۳۹۱ در کابل منتشر شده است.